

گلگشتی در رسالهٔ چهار وادی*

محمّد قاسم بیات

رسالهٔ چهار وادی^۱ از آثار جمال قدم نازله در ایام اقامت ایشان در بغداد است. در مروری که بر این رساله خواهیم کرد به ساختار آن و وجه تمایزش از آثار کثیر عرفانی اسلامی اشاراتی کوتاه خواهیم نمود. آن گاه به پیام اساسی این رساله که راهنمایی مؤمنین در طرق شناخت مظهر ظهور الهی است پرداخته و محتوای آموزشی آن را بررسی نموده و مشتاقان درک لذات معنوی این اثر بدیع را به مطالعه عمیق آن وا می‌گذاریم.

در این جا تذکر دو مطلب لازم می‌آید. اول آنکه درج بررسی عمیق همه جنبه‌های این اثر معنوی در محدودهٔ این مقاله مختصر نمی‌گنجد. امید است که اجبای الهی به اصل این رسالهٔ معنوی مراجعه بفرمایند و از این مقاله مختصر فقط برای درک بیشتر جنبه‌هایی از این اثر شریف استفاده بفرمایند. ثانیاً مقصود از ذکر بیانات عرفا در این رابطه مقایسهٔ کلمات و آثار آنان با بیانات الهی نبوده و نیست. قدرت خلاقهٔ کلام حق آن را از هر بیان و کلامی متمایز می‌کند. ذکر آثار متصوّفه و اقوال عرفا برای روشن نمودن زمینهٔ فرهنگی و تاریخی جامعه و نظرات رایج زمان و تفکر مخاطبین در هنگام ظهور این امر بدیع و نزول آیات حق است.

ساختار رسالهٔ چهار وادی

این لوح جمال اقدس ابهی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکلی و به زبان عرفا در ایام اقامت جمال قدم در بغداد قبل از اعلان رسمی امرالله شرف نزول یافته. البته باید توجه داشت که این لوح نیز چون

سایر آثار الهی حتّی هنگامی که ظاهراً خطاب به شخصی معین نازل گشته مقصود و مراد گروه کثیر مؤمنان است. مثلاً در این رساله پس از بحثی کوتاه در باره فقر بحت به وجود مطالعین و مشتاقین آینده زیارت این لوح چنین اشاره می‌فرماید: «اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار ولکن به دو حدیث اکتفا می‌رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین...»^۲

این اثر بدیع را می‌توان در ردیف آثار دیگر عرفانی جمال قدم چون کلمات مبارکه مکنونه، کتاب ایقان، جواهر الاسرار، مثنوی مبارک و هفت وادی قرار داد. این رساله عرفانی نیز چون هفت وادی در ظاهر متناسب با اعتقادات و اصطلاحات رایج بین عرفا در نهایت فصاحت و بلاغت و اختصار نازل گشته، ولی امثله و حکم و اشعار و قصص مندرجه در آن را می‌توان در آثار مثنوی و منظوم گذشتگان چون منطق الطیر عطار، مثنوی معنوی مولوی و شرح گلشن راز شمس الدین محمد لاهیجی نیز یافت. اما وجه تشابه این رساله با سایر آثار عرفانی اسلامی به قالب کلام و ذکر مضامین رایج عرفانی محدود گشته و در اصل و مفهوم و مدعا از آنان کاملاً متمایز می‌گردد. مقاله محققانه جناب دکتر نادر سعیدی "نگاهی به چهار وادی"^۳ بسیاری از جنبه‌های متعدّد این اثر بدیع را مورد بررسی قرار داده و از این رو در این مقاله به ذکر پاره‌ای از وجوه تمایز این رساله با آثار عرفانی اسلامی قناعت می‌شود.

مضمون پیام این رساله

بر خلاف آثار عرفانی که بیان عارفی در راهنمایی سالک در سیری مداوم برای رسیدن و وصل به حقّ است، این رساله چون رساله هفت وادی، بیان بی‌شبهه مظهر حقّ است که عیان گشته و ظاهر و خلق را به سوی خویش راه می‌نماید. شاهد مثال بر این مطلب بیان مبارک است آن جاکه می‌فرماید: «حینئذ اجد رایحة المسک من قصص الهاء عن یوسف البهاء کائی وجدتها قریباً ان انتم تجدونها بعیداً»^۴ (بدین مضمون که در این حال رائحه پیراهن هاء را از یوسف بهاء می‌بویم. مثل آنکه او در این نزدیکی هاست گرچه شما او را دور می‌پندارید.) با عنایت به آنچه مراد عرفا از یوسف و بوی عطر پیراهن وی بوده و کلام مظهر حقّ که بوی عطر را از لباس هاء از یوسف بهاء در آن نزدیکی می‌بینند منظور ایشان که اشاره به خویش است و ضوح کامل می‌یابد. در ضمن توجه بفرمائید که جمال قدم در آثار متعدّد خویش را یوسف بهاء خوانده‌اند و کثیری از اشارات متعدّد در قیوم الاسماء نازله از قلم حضرت اعلیٰ در حقّ ایشان و حضرت اعلیٰ است. تاریخ حیات عنصری جمال قدم از حبس و سرگونی از وطن تا دشمنی برادر ناتنی، و سوء قصد به جان مبارک، و بالاخره درخشش شعاع جهانگیر این نیر اعظم و روی آوردن کثیر مؤمنین اولیّه به ایشان، و حکومت این معبود حقیقی بر قلب و روح احبّایش در خاتمه حیات شباهت‌های ظاهری را نیز با حیات حضرت یوسف روشن ساخت.^۵ چه زیباست اشارات حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به محبوبش جمال اقدس ابهی در این اثر شریف.

جمال قدم در چهار وادی در خاتمه بحث پیرامون مقام عرش فواد می‌فرمایند: «آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منبعه راجع است به حرف واحد و نقطه واحده ذلک من سنّة الله و لن تجد لسنّة الله تبدیلاً و لا تحویلاً»^۶ و این اشاره نیز به حرف واحد و نقطه واحده می‌تواند به حرف ب و نقطه آن در باء بسم الله در اشاره به حضرت بهاء الله باشد که در اصطلاحات حکمای اسلامی اشاره به عقل اول و نزد عرفا مشیت اول، و نزد اهل بهاء اشاره به مظهر ظهور الهی است. پس مقامات مشروحه رساله چهار وادی اشاره به مقامات جمال قدم است.

این توضیح مطلب را روشن تر می‌کند که بیانات الهی در این لوح در مرتبه اولی اشاره به مقامات مظهر حق یعنی خود ایشان است گرچه بنا بر عرف زمان به طریقی مرقوم گشته که سبب تشویق و ترغیب مخاطب و دلجوئی از وی نیز بوده است.

شکوه جمال قدم از تأخیر در دریافت نامه شیخ عبدالرحمن که در مقدمه این رساله ذکر شده حاوی کلماتی است که نشان می‌دهد که شاید شیخ نیز از بیانات جمال قدم مقام روحانیشان را دریافته، و شاید درنگ و تردید وی در پاسخ ناشی از ملاحظات شخصی ایشان از این شناسائی است:

«ای ضیاء الحق... نمی‌دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت... و یا به یک تیر از کارزار برگشتی، مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه... من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»^۷

تأکید جمال قدم بر آنکه در هر حال ایشان پیام خویش را صرف نظر از پذیرش و یا عدم پذیرش شیخ به او القا خواهند کرد قابل تعمق است.

بیت سرآغاز این رساله همچنین حاوی نکته لطیفی است که نقش مخاطبین و یا طالبین نزول آثار الهی را نشان می‌دهد.

«ای ضیاء الحق حسام الدّین راد که فلک و ارکان چو تو شاهی نزاد»

این بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی معنوی آمده است و مراد از آن حسام الدّین چلبی است که درخواست تنظیم مثنوی معنوی را به طرز الهی نامه حکیم سنائی و به وزن منقح الطّیر از مولوی نمود. آورده‌اند که مولوی بلافاصله از سر دستار خویش هیجده بیت اول کتاب مثنوی معنوی را که به نی‌نامه مشهور است و از قبل سروده بود به دست وی داد و فرمود که از قبل چنین مقصودی را منظور نظر داشته. در مورد رساله چهار وادی نیز بدیهی است که منظور حق بدانچه در این رساله آمده شرف نزول می‌یافته ولی جمال قدم نظر به فضل خویش شیخ را سبب نزول رساله چهار وادی قرار داده و به این عنوان خوانده‌اند و تشویق و ترغیب نموده‌اند.

شیخ عبدالرحمن که مخاطب این رساله و چند رساله دیگر و متقاضی نزول قصیده عزّ و رقائیه نیز

بوده و شیخ محمد که در متن این رساله به وی نیز اشاره شده دو فرزند شیخ عثمان سراج الدین طویله‌ای از رهبران فرقه نقشبندی خالدی در کردستان عراق بوده‌اند. رابطه این دو برادر با جمال قدم بسی طولانی بوده است. به استناد از جناب فاضل مازندرانی^۸ جمال قدم در ایام اقامت در کردستان به خانقاه شیخ سراج الدین وارد گشتند و فرزند ارشد ایشان شیخ محمد برای مدت دو ماه شبانه روز در حضور مبارک بود و خدمت ایشان می‌کرد. در واقعه کشته شدن خادم مبارک ابوالقاسم در کوه‌های گراویدول به دست سارقین هنگامی که از حضور مبارک رهسپار ایران گشته بود شیخ محمد و شیخ عبدالرحمن به این موضوع رسیدگی نموده و ترتیب کفن و دفن ایشان را دادند و به همراهی شیخ محیی الدین (مخاطب رساله هفت وادی) دستور به ساختن مقبره‌ای به نام آقا زمان در گراویدول دادند. پس از آن جمال قدم به همراهی شیخ محمد به طرف سلیمانیه رهسپار گشتند و مدت شش ماه در منزلی در کوه سرگلو میهمان شیخ مولانا خالد بودند. شیخ محمد لقب اعطائی بهاء الدین را از جمال مبارک دریافت نمود و بدین لقب در بین پیروان خویش مشهور گشت و مثنوی مبارک احتمالاً خطاب به ایشان نازل گشته.

نزول رساله چهار وادی به نام شیخ عبدالرحمن و مثنوی مبارک احتمالاً به نام شیخ محمد (بهاء الدین) عنایات حق را به این دو رهبر صوفی می‌رساند و خطابات و عنایات محبت آمیز جمال قدم به شیخ عبدالرحمن در این رساله آن را به وضوح نشان می‌دهد. شرح حال شیخ سراج الدین و دو فرزندش شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد (بهاء الدین) که از محبان جمال قدم بودند در کتاب دانشمندان کرد در خدمت علم و دین^۹ مذکور است.

اشارات مبارک به مقام خویش در این لوح زیبایی خاصی دارد و استعارات فراوانی را در بر دارد. در بیان احوال رجال عالم امر که اشاره به خود ایشان است می‌فرماید که: «بر بساط نشاط باکمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند و هر ذی حقی را به قدر و اندازه عطا می‌فرمایند»^{۱۰} و در اشاره به طعامی روحانی که هدیه آورده‌اند خطاب به شیخ و دیگران می‌فرماید که اگر قدری میل فرمائی البته صورتت را به سوی کسی که فاطر و ناسخ ادیان است می‌گردانی، و چون ابراهیم از مشاهده به حالت یقین می‌آئی پس آن گاه چون موسی دارای قوه‌ای می‌گردد که سبب هدایت خلق عالم گردی. سپس می‌فرماید: «چه لطیف است این ماء عذب از ید ساقی مجبور، و چه رقیق است این خمر ظهور از دست طلعت مخمور، و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور، هنیئاً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها»^{۱۱} عنایت به القابی که در این بیان آمده است، چون مقام الوهیت و ربوبیت، عادل، حاکم، فاطر سماء، ساقی مجبور و طلعت مخمور مقامی را که جمال قدم به خود می‌دهند روشن نموده و جای تردیدی برای شنونده باقی نمی‌گذارد که این حضرت معبود است که شیخ و دیگران را چون ابراهیم خلیل به جستجو و شناسائی خویش می‌خوانند. طعامی که طعم و رنگ آن تغییر نمی‌یابد و ماء عذب

و خمر ظهور که در این بیان آمده است و در قرآن مجید و سایر کتب مقدّسه و آثار الهی در این عصر به کرات مذکور شده اشاره به آیات و آثار الهی و در مواردی کلمه الله و مظهر حقّ و در این ایام جمال اقدس ابهی است.

تشابه امثله و قصص با آثار عرفای اسلامی

تشابه امثله و قصص و اشعار و احادیث مروی در این رساله با آثار عرفای اسلامی اتّفاقی نبوده و هدفی آموزشی داشته. ولی این تشابه فقط در سطح ظواهر این قصص و اشعار و امثله باقی مانده و از کثیری از آنان مراد دیگری منظور بوده است و این بیانات و اشعار از این دید غالباً معنی و مفهومی جدا از موقف جاری آنان در آثار عرفا می‌یابند.

مثلاً اشاره مبارک به یوسف و عرف قمیص وی و بی‌قراری یعقوب برای درک حضور وی، که قبلاً ذکر شد از جهتی اشاره به نزدیکی ابلاغ ظهور جمال قدم به خلق منتظر است، و ربطی به یوسف مذکور در تورات و در آثار عرفا ندارد. چرا که رائحه این عطر از پیراهن هاء از یوسف بهاء می‌آید، و او در آن نزدیکی‌هاست و نه در مصر، و استعاره به داستان یوسف از جهت آشنائی خلق به آن اسطوره است.

بیان مبارک با شعری ادامه می‌یابد که این مطلب را بیشتر گسترش می‌دهد و مراد حقّ را روشن تر می‌کند. این شعر که منقول از مولوی است و در دفتر ششم مثنوی آمده در رابطه با عشق بلال حبشی به رسول اکرم است، که در حین شکنجه کشیدن از ضربات شاخه خار از خواجه بی‌انصافش بی‌صبرانه در اشتیاق بازگشت حضرت رسول از معراج بود:

بوی جانی سوی جانم می‌رسد بوی یار مهربانم می‌رسد

که جان و یار مهربان کنایه از مقام مظهر حقّ است و مراد جمال قدم از این بیت بیان اشتیاق و انتظار ایشان به ایام ظهور خویش است. این کنایه به داستان بلال نیز از جهت وضوح مضمون این انتظار سخت ولی شیرین می‌باشد که به زیبایی غیر قابل وصفی با مضمون انتظار یعقوب به ورود یوسف آمیخته گشته است.

و لذّت این زیبایی و اعجاز در کلام جمال قدم را زمانی بیشتر درمی‌یابیم که به معنی اشارات ایشان در دو بیت دیگری که از دفتر اول مثنوی مولوی در دنباله بیت اخیر آورده‌اند پی ببریم:

[این نفس جان دامنم برتافتست بوی پیراهان یوسف یافتست]

از برای حقّ صحبت سال‌ها بازگو حالی از آن خوش حال‌ها

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

این ابیات اخیر در اشاره به عشق روحانی مولوی به پیرش شمس‌الدین تبریزی است که در ضمن داستانی از عشق روحانی شاهی به کنیزکی آمده است که خودکنیز از دوری معشوقی جسمانی مریض

گشته است. این ایبات نشان می‌دهد که یاد آوردن صحبت و مصاحبت شمس‌الدین پس از گذشتن سالیان دراز از ناپدیدگشتن وی هنوز مولوی را در خلسه‌ای روحانی غرق می‌گرداند. جمال قدم در این بیانات کوتاه و با ذکر این چند بیت از مولوی جنبه‌هایی از روابط معنوی مقامات خویش را با یکدیگر با استفاده از استعاره‌های روابط روحانی یعقوب و یوسف، و بلال و رسول اکرم، و مولوی و شمس‌الدین تبریزی برای ما روشن می‌فرمایند.

در خاتمۀ این رساله و در همین زمینه، با چند بیتی دیگر از همین قصه، از جهتی در اشاره به اشتیاق ایشان به دیدار شیخ، و از جهتی در بیان انتظارشان به ظهور قریب الوقوع مقامی دیگر از مقاماتشان، یعنی اعلان مقام مظهریت کلی خویش از سه بیت دیگر از مثنوی استمداد می‌جویند که:

شرح این هجران و این سوز جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
خوش تر آن باشد که سرّ دلبران	گفته آید در حدیث دیگران
فتنه و آشوب و خونریزی معجو	بیش از این از شمس تبریزی مگو

و با توضیح اخیر مضمون و مراد ایشان از این ایبات نیز روشن می‌شود که اشارات به شمس و مولانا بیان عشق مقامات مظهر حقّ است به خویش و تمایل ایشان به بیان آن در قالب حدیث عشق دیگران، چه که:

خوش تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
در قسمت بعد با چهار جنبه از این مقامات مظهر حقّ که خود هر یک درخور استمداد عرفانی گروهی از سالکین راه ایشان است بیشتر آشنا می‌شویم.

سالک و مقام روحانیش در رابطه با مقامات مظهر حقّ

یکی از مضامین اساسی این رساله که آن را از سایر آثار عرفانی اسلامی چون منطق الطّیر کاملاً متفاوت می‌دارد بیان مدارج سالکان و مقامات مظهر حقّ است که با استدلالات و اشارات و استعاراتی بدیع و به طرز نوین عرضه گشته است.

جمال قدم در این رساله "متصاعدان سموات سلوک" را یعنی آنان را که قدم در راه سلوک گذارده‌اند به هر مقام عرفانی که رسیده‌اند، و متناسب با درجات ادراک و مراتب روحانشان، به شناخت مرتبتی و مقامی از مراتب و مقامات خویش دلالت می‌فرمایند، و شرط و روش توفیق را در عرفان هر مرتبتی از این مقامات تشریح و توضیح می‌فرمایند. سالکین را به چهار گروه اهل نفس (مشرّعین)، اهل عقل (حکما)، اهل عشق (عرفا) و اهل فؤاد (واصلان طلعت محبوب) تقسیم می‌فرمایند و به توفیق و تأییدات الهی به هر گروهی از آنان امکان می‌بخشند که به مرتبتی از چهار مرتبت و مقامات مظهر حقّ که نفس (جنبه تشریح)، عقل (جنبه حکمت)، عشق (جنبه محبوب) و روح مظهر ظهور کلی الهی (وصلت روحانی) است عارف گردند.

جمال قدم این مراتب خلق و مقامات مظهر حق را با زیبایی بیان و رسائی کلام و با استفاده از استعارات مکانی و اشارات فلسفی توضیح می‌فرمایند و فهم آن را ساده‌تر می‌نمایند. توجه و دقت به بیان مبارک در توضیح این طبقات سالکین و مقامات مظهر حق که به صورتی خلاصه در این جا ذکر شده است این مضامین را روشن‌تر می‌کند:

الف- گروه اول را اهل نفس یعنی متشرعین می‌خوانند و می‌فرمایند که اینان طالبان کعبه مقصودند. این گروه از سالکان به ظواهر متمسک و پای‌بند اجرای آداب و رسوم و سنن ظاهر مذهب و شریعت از قبیل زیارت بیت کعبه‌اند. جمال قدم مقصد این گروه را در عدم پیروی از نفس انسانی بلکه در تبعیت از نفس مظهر حق معین می‌فرمایند که مقبول است. به عبارتی دیگر پیروی از شریعت الله را بدانان متذکر می‌شوند تا دست از آداب و سنن ساخته و پرداخته انسانی باز دارند. گرچه در ابتدای این راه سوء تفاهات و تناقضاتی که گاهی به جدل کشد فراوان است ولیکن در خاتمه چند رنگی‌ها و دوئی‌ها همه به یکرنگی و یا بی‌رنگی و یگانگی تبدیل گردد و سالک را به عرش جلال و جنت الهی که رضای حق است رساند. پس اهل نفس که باید طالبان عرفان نفس مظهر حق باشند پس از بریدن از قیود عالم مادی به مقام نفس مرضیه می‌رسند که مقام جنت حق و رضای او و رمز حیات انسان است. ایشان با استناد به آیه قرآنی («سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»، سوره فصلت، آیه ۵۳) سالک را مطمئن می‌سازند که استعداد عرفان مظاهر ظهور حق را خداوند در انسان به ودیعه‌گذارده و دلایل لازم را برای این عرفان در نفس انسانی و کائنات قرار داده.

پس در این وادی سالک اهل نفس به شریعت الهی پیوسته و به عرفان اسماء و صفات مظهر حق که نشانه‌هایی از نفس مظهر حق است مفتخر می‌گردد چه عرفان ذات وی از عهده ممکنات خارج است.

ب- ایشان گروه دیگر از سالکان را اهل عقل می‌خوانند. این گروه چون حکما عقل را ملاک دانند و با آن مقیاس امور را بسنجند. جمال قدم اهل عقل را از ساکنان حجره محمود می‌خوانند که توفیق یافته و در این بیت محمود وارد گشته‌اند. مع ذلك بدانان هشدار می‌دهند که این عقل که پیغمبر و راهنمای آنان است عقل کلی ربّانی است و حکمت مظهر حق که تربیت امکان از اوست و نه هر عقل ناقص انسانی. با استشهاد از دو بیت از سرحلقه عرفا حکیم سنائی می‌فرمایند که طالبان حکمت مظاهر ظهور حق آنانند که بر قصور عقل انسانی خویش بر درک کلی حقائق عارفند. از این رو قلبشان را طاهر نموده و عقل خویش را در دبیرستان حق با درس روحانی تربیت می‌نمایند تا آنان را به پرتگاه بی‌ایمانی نیندازد. آن‌گاه می‌فرمایند که رجال این وادی را هیچ چیز از ذکر حق باز نمی‌دارد، و حضرت حق متقیان آنان را می‌آموزد و به قلب طاهرشان نور علم می‌تاباند. مظهر حق که ساقی الهی است خمر مکرمت را که عرفان وی است و آگاهی بر رضای او از روی فضل بدانان

می‌نوشاند.

پس حکمای سالک که اهل عقلمند اگر عقل خویش را تربیت روحانی نمایند و قلوب را پاک به عنایات و فضل وی موقف به عرفان حکمت مظهر حق گردند. آنچنان که از اشاره مبارکه "ساکنان حجره محمود" به این گروه از سالکان برمی‌آید آنان به عرفان اسماء و صفات مظهر حق الهی نیز موقفند و گرچه به وصال حضرت معبود نائل نگشته‌اند ولی در بیت محمود در ظل رحمت واسعة وی منزل گرفته‌اند.

ج- گروه سوم را اهل عشق و عاشقان عاکف بیت مجذوب می‌خوانند. این گروه عاشقانند و مجذوبان و به فرموده حق مرتبه عشق و جذبه است که ایشان را شایسته جلوس بر این سریر می‌کند. عاکف نیز به معنی ساکن و مقیم است ولی این بار رسیدن به کعبه مقصود و یا سکونت در بیت محمود مراد نیست بلکه رسیدن به حالت خلسه و غرقه گشتن در عشق مظهر حق است. می‌فرماید که این مقام را شرحی و مرتبت طالبان عشق مظهر ظهور الهی را وصفی نیست. با استشهاد از دو بیت از مولوی می‌فرماید که عشق را با دو عالم کاری نیست و بندگی بندی است و امیری درد سر. پس این گروه را هادی نه نفس ایشان است که انجام و تبعیت از ظواهر امر می‌کند و نه عقلشان که درک حقائق کند بلکه عشق حضرت دوست است که آنان را به ترک نفس و عقل می‌خواند. جز دوست نبینند و جز دوست نخواهند و با حضرت محبوب در بیت مجذوب عاکفند.

د- تا بدین جا بنا به اصطلاحات عرفا از مراتب شریعت و حکمت و طریقت سخن بود که مختص سالکان وادی شریعت و سالکان وادی حکمت و عاشقان وادی مجذوب بود. و اما این وادی چهارم به اهل قلب اختصاص دارد که از اصطلاحات طلعت محبوبند. قلب مؤمن عرش رحمن است و محل تجلی انوار و روح اعظم مظهر حق. در این مقام است که اسماء و صفات را راهی نیست و در آن عارفان به وصال طلعت محبوب می‌رسند. این عالم لا مکان است که محل صحو بحت و محوبات است و در آن راهی بر محبت و مودت هم نیست چه محبت همچون حجابی بین محب و محبوب می‌گردد و هر چه غیر اوست غطا است. در این موقف است که سر بلوغ نهائی روح انسانی عیان گردد و به نور الیقین بداند که حق یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است. می‌فرماید که این مقام قدر است و سر مقدر و تحقق آن در عالم امر است و منزّه از اشارات خلق. در توصیف رجال این بیت می‌فرماید که «در قباب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس الدین لا یرون فیها شمساً و لا زمهیراً.»^{۱۲} خاتمه این بیان مبارک استناد به قسمتی از آیه ۱۴ سورة الذهر قرآن مجید است که ظاهر آن در اشاره به خلقت انسان و هدایت او و آزمایشش و سرانجام وصف بهشت موعود است برای متقیان و نیکان. این بیان همچنین یادآور کلام یوحنا رسول در انجیل شریف است آن جا که در باب نزول آسمانی تازه و زمینی تازه و اورشلمی جدید که از نزد خدا به زیر می‌آیند سخن می‌گوید و در وصف این اورشلم جدید در مکاشفه ۲۱ می‌فرماید: «در شهر معبدی ندیدم زیرا

معبودش خداوند، خدای قادر مطلق و برّه بود. شهر نیازی به خورشید و ماه نداشت که بر آن بتابد زیرا شکوه خدا بر آن نور می‌داد و چراغ آن برّه است. در نور او ملت‌ها راه خواهند رفت... و شبی نیز در آن جا نخواهد بود.» این کلمات البتّه در اشاره به نزول امر الهی به زمین است که آن را شبی در پی نخواهد بود و نیازی به خورشید ندارد چه که انوار نیر اعظم در آن ساطع است. پس این مقام و اشاره در رساله چهار وادی از جهتی اشاره به مرحله عین الیقین در ایمان به مظهر حقّ است و از جهتی مأوی گرفتن در جنت الهی رضای اوست.

این طبقات استعارات مکانی که کعبه مقصود، حجره محمود، و بیت مجذوب است و مقصد نهائی که وصلت با طلعت محبوب می‌باشد متدرّجاً سالک را نزدیک‌تر و نزدیک‌تر به روح اعظم مظهر ظهور الهی نشان می‌دهد، و تدرّج در مقامات سالک را (که طالب کعبه، ساکن حجره، عاکف بیت، و واصل طلعت است) نیز بیان می‌دارد.

نکته قابل تعمق دیگر آنست که در رساله چهار وادی بر خلاف ظاهر رساله هفت وادی صراحتی در نیاز سالک برای پیمودن این مراتب نیست بلکه بیان الهی حامل تأیید ارزش کفایت هر یک از این مراحل عرفان به نسبت به سالک است. از این رو راه خصومت و جدل را میان آنان که برداشت‌هایی متفاوت از حقیقت دارند می‌بندد. ولی بیان حقّ در توضیح این درجات سالکین و مقامات حضرت حقّ آتشی در قلب سالک متقی برمی‌افروزد که خود همه حجبات را می‌سوزاند، و وی را مشتاق رسیدن به درجاتی روحانی تر کرده، و طالب عرفانی متعالی‌تر می‌گرداند. پس به گونه‌ای ضمنی سیر مراحل سلوک عرفانی در این رساله نیز چون رساله هفت وادی مطرح گشته است.

در بحث از طالبان نفس مظهر ظهور که انتهایش جلوس بر عرش جلال از برای این گروه از سالکان است جمال قدم به طرق گوناگون شرط توفیق سالک را در شناسائی مقام ایشان پرهیز از پیروی امیال شخصی و تبعیت از آداب و سنن ساخته بشری و برکناری از غرور ناشی از کسب علوم ظاهره از قبیل کلام و فقه می‌داند. ایشان برای بیان این مطلب اساسی و درک بهتر آن از انواع استدلالات و تمائیل و قصص استفاده می‌نمایند. ابتدا تک بیته از مولوی را ذکر می‌فرمایند که در آن مولوی به داستانی اشاره می‌کند که در آن حضرت ابراهیم برای اطمینان قلب از حقیقت معاد از حقّ طلب رؤیت دلیلی ظاهر می‌کند.

بر طبق کتاب قصص الانبیاء حقّ از ابراهیم می‌خواهد که چهار پرنده را کشته و پاره پاره نموده و هر پاره‌ای را به کوهی بیفکند.

ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار اطيوار رهن را بکش

ابراهیم چنین می‌کند و می‌بیند که قطعات پرنده‌گان به هم پیوسته و هر چهار پرنده جان یافته و هفت بار به دور او به پرواز درآمدند و از این رو به امر معاد اطمینان قلب می‌یابد.

ظاهر این کلام در قرآن مجید که ابراهیم خلیل نیاز به آیتی داشت تا قلبش را اطمینان بخشد

متأسفانه مورد سوء تعبیرات فراوان قرار گرفته است. با این سابقه در این ظهور اعظم نیز تقاضای معجزات و خوارق عادات به کرات از حضور حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی شده است. از این رو ایشان در آثار متعدّد به حجّیت و کفایت کلام الهی شهادت داده‌اند و البتّه گروهی از علما نیز از پذیرش آن خودداری نموده‌اند. آثاری چون صحیفهٔ بین الحرمین از حضرت اعلیٰ،^{۱۳} و کتاب مستطاب ایقان و کتاب بدیع از جمال اقدس ابهی مملوّ از استدلالات مظهر حقّ در کفایت حجّیت آیات است. مولوی که معنی حقیقی این کلام قرآن را می‌دانسته در بیتی دیگر تعبیری عرفانی از این قصّه و چهار پرندهٔ مذکور در آن نموده که منطبق با منظور نظر جمال قدم از مضرات پیروی از امیال شخصی و غرور نیز می‌باشد. مولوی می‌فرماید:

بط حرسست و خروس آن شهوتست جاه چون طاووس و زاغ امنیست

ذکر این مطلب در رسالهٔ چهاروادی متناسب با نیاز روحی شیخ نیز بوده است. در این جا لازم به تذکّر است که آیاتی از این قبیل و در چنین مسائلی چه در قرآن کریم و چه در سایر کتب مقدّسه در بارهٔ حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم نظر به آموزش خلق نازل گشته‌اند و گرنه بنا به عرفان بهائی این طلعات مقدّسه که همه منبعث از روح اعظمند نیازی به دلایل ظاهری برای ایمان و ایقان نداشته و ندارند.

آن گاه جمال قدم پس از ذکر چند روایت و چند آیه از قرآن مجید در بارهٔ نیاز به تعمق و جستجوی در نفس اشاره نموده و می‌فرمایند که مراد این آیات تحرّی برای یافتن و شناختن نفس مظهر ظهور است و اینکه علوم ظاهره نباید مانع توفیق در این جست و جو شود.

داستان همسفر گشتن عارف الهی با عالم نحوی و مشکل گذر عالم نحوی از شاطی بحر العظمه نمونهٔ دیگری از کاربرد قصص گذشته برای ادای مطلبی مهمّ است. عارفی الهی که جمال قدم است در این داستان به عالمی نحوی که شیخ و امثال اوست بانگ می‌زند که برای گذر از این بحر اعظم بایستی هر آنچه از سیویه و قولویه و ابن حاجب و ابن مالک کسب کرده به دور ریزد و آن گاه بر آب زده تا بتواند از آن بحر بگذرد. نکتهٔ خواندنی در این جاست که تک بیتی که از مثنوی مولوی در تأیید این مطلب ذکر می‌فرمایند گرچه به همان مضمونِ نقص علوم ظاهره در پیشبرد اهداف روحانی نظر دارد ولی در بیان داستانی دیگر است و شرحی است از مکالمهٔ عالمی نحوی با یک کشتیان. این عالم نحو نیز که از غرور در پوست خود نمی‌گنجد به هنگام سوار گشتن بر کشتی خطاب به کشتیان که از علم نحو اظهار بی‌اطلاعی می‌کند می‌گوید که نصف عمرش به هدر رفته است. چون طوفانی عظیم برمی‌خیزد و کشتی را به مخاطره می‌اندازد کشتیان در پاسخ عالم نحوی که اذعان می‌دارد که شنا نمی‌داند می‌گوید که همهٔ عمرش بر باد رفت.

محو می‌باید نه نحو این جا بدان گر تو محوی بی‌خطر بر آب ران

بیانات اخیر جمال قدم با توجه به اینکه می‌فرمایند گویا شیخ برای تبحیث و یا تدرّس به تبریز و

تفلیس حرکت نموده و یا برای عروج معارج به سنج تشریف برده‌اند مفهومی بسیار روشن‌تر می‌یابد. پس حضرت حقّ با ذکر این امثله و اشعار شیخ و نظایر وی را از نخوت کسب علوم ظاهره و بی‌نتیجه بودن این قبیل از علوم در امر تحرّی حقیقت امر ایشان و کشف مظهر ظهور الهی که ظاهر و هویدا است انذار می‌دهند.

ذکر این چند مثال نشان می‌دهد که چگونه مظهر حقّ با ذکر اشعار و امثله منقول از گذشتگان خلق را به حقائق جدید آموزش می‌دهند و غالباً مراد و مقصودی دیگر از بیانات پیشینیان را منظور نظر دارند.

جمال قدم این رساله را با بیان ملیحی خاتمه می‌دهند و می‌فرمایند: «آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی مرکب می‌شود»^{۱۴} ولی از بیان سعدی مدد گرفته تا معلوم دارند که این از شیرینی بیان ایشان است و نه از مرکب: «اگرچه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده: من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است.»

تعالیم مندرجه در چهار وادی

در این جا به وجوه مشترک تعالیم الهی که در طول حیات عنصری مظهر ظهور الهی نازل گشته و در این رساله ذکر شده اشاره‌ای نموده و برای مثال پاره‌ای از مضامینی را که چون جویبارهایی از آب حیات در تمامی این آثار جریان دارد بدون توضیحی بیشتر خاطر نشان خواهیم ساخت. بحث و دقت در جوانب متعدّد این تعالیم خود نیاز به مقالات دیگر دارد.

۱- غرور ناشی از علوم ظاهره چون علم کلام و صرف و نحو و فقه مانع خضوع و خشوع لازم برای درک و شناختن حقایق روحانی است.

۲- عقل انسانی محدود به حدود تجربیات اوست و نیاز به تربیت روحانی دارد تا از غرقه گشتن در دنیای مادی مصون ماند.

۳- هدایت و تأیید الهی لازمه توفیق در عرفان مظهر حقّ است.

۴- هیچ امری از امور نباید مانعی برای ذکر حقّ گردد. فراموشی از ذکر حقّ سبب فساد انسان گردد.

۵- نشانه صرف محبّت حقّ تقلّل در قول و تکثّر در عمل به اوامر الهی است.

۶- توحید آنست که حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دانست.

۷- باید قلب را پاک نمود تا مستعدّ نزول عنایات حقّ گردد.

یادداشت‌ها

* متن این مقاله در مجمع عرفان در مدارس بهائی لوهلن و بوش در ایالات میسیگان و کالیفرنای امریکا در سال

۱۹۹۹ ارائه گردید.

- ۱- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، ج ۳، صص ۱۴۰-۱۵۷.
- ۲- ایضاً، ص ۱۵۴.
- ۳- دکتر نادر سعیدی، "نگاهی به چهار وادی"، مندرج در جلد ۹ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات: مؤسسه عصر جدید، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م)، صص ۱۴۱-۱۵۳.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۱.
- ۵- جمال قدم به کزات در الواح متعدّد القابی چون "یوسف الرّحمن" و "یوسف الامر" و "یوسف وفا" و "یوسف البهاء" و "یوسف الله" را به نفس خویش داده‌اند. برای توضیح بیشتر در این باره به اثر محقق ارجمند جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی یوسف بهاء در قیوم الاسماء (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ ب، ۱۹۹۱ م) مراجعه بفرمائید.
- ۶- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۵.
- ۷- ایضاً، صص ۱۴۰-۱۴۱.
- ۸- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۵، صص ۱۶-۱۸.
- ۹- عبدالکریم مدرّس، دانشمندان کُرد در خدمت علم و دین، ترجمه احمد حواری‌نسب (طهران: اطلاعات، ۱۳۶۹ ه.ش)، صص ۳۹۲-۳۹۴.
- ۱۰- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۲.
- ۱۱- ایضاً، ص ۱۵۳.
- ۱۲- ایضاً، ص ۱۵۲.
- ۱۳- برای زیارت نمونه‌ای از استدلالات حقّ در باره حجّیت آیات الهی به مقاله مستدلّ جناب دکتر وحید بهمدی در باره صحیفه بین الحرمین مندرج در دفتر اوّل سفینه عرفان (دارمشتات: مؤسسه عصر جدید، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م) مراجعه بفرمائید.
- ۱۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۶.